

تأثیرات روانی هجوم مغول بر جامعه قرن هفتم با نگاهی به نفثه المصدور

احمد امیری خراسانی^۱ - نازنین غفاری^۲

چکیده

در طول تاریخ ایران، جنگ‌های بسیاری به وقوع پیوسته است که شاید مهم‌ترین و مخرب‌ترین آن‌ها، هجوم بی‌رحمانه قوم وحشی و بیابان نشین مغول باشد. به طور کلی، هر جنگی خسارات متعددی به همراه دارد؛ گذشته از کشتار وسیع و خسارات مادی فراوانی که جبران آن نیازمند گذشت زمان است، خسارات روحی و روانی و اخلاقی و فرهنگی نیز در شمار آثار و پیامدهای منفی جنگ‌های بزرگ است که جبران آن به سادگی ممکن نیست. حمله مغول از جمله این جنگ‌هاست که پرداختن به پیامدهای آن، برای بررسی ریشه‌های عقب ماندگی ایران و نیز مشکلات فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی و روانی در طول سال‌های پس از یورش اقوام مغول ضروری است. ترس و اضطراب و بی‌اعتمادی، ناامیدی، احساس ناامنی، انزوایی و عزلت، مرگ اندیشی و اعتقاد بیش از اندازه به قضا و قدر از پیامدهای روانی حمله مغول است که در این مقاله، با استناد به متن نفثه المصدور زیدری نسوی و با استفاده از روش کتابخانه‌ای بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی

هجوم مغول، اثرات روانی، نفثه المصدور

۱- مقدمه

شاید بتوان گفت مخرب‌ترین حادثه‌ای که در طول تاریخ ایران به وقوع پیوست و پیامدها و آثار منفی آن تا به امروز در همه زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و روانی مشهود است، حمله مغول به سرزمین علم و ادب و اخلاق و تمدن ایران زمین بود. یورش بی‌رحمانه و نابرابر که قربانیان آن، مردم بی‌گناه و زحمتکش بودند. حمله ویرانگر مغولان در

^۱؛ استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران Amiri@mail.uk.ac.ir

^۲؛ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران Nazanin.Ghaffari67@gmail.com

شرایطی که ایران خود از مسائل و مشکلاتی که با آن دست به گریبان بود رنج می‌برد، فاجعه‌ای به بار آورد که می‌توان آن را فاجعه‌ای همه‌جانبه خواند. هجوم غزها، فرستادگان چنگیز و در نهایت خرابی‌های تیمور، به یک‌باره کار ایران را ساخت. درخت علم و ادب و فرهنگ این سرزمین با وجود همه زحمت‌هایی که برای تناور شدنش کشیده شده بود و وقت آن رسیده بود که به ثمر نشیند، یک‌باره تیشه به ریشه‌اش خورد و ایران، دیگر شکوه و عظمت آن روزگار خود را بازیافت. شهرهای آبادی چون هرات و بلخ و سمرقند و بخارا و... که روزگاری مهد ادب دوستان بود، با خاک یکسان شد. کشتارهای وسیع، جمعیت ایران را به شدت تقلیل داد. وقتی حکومت به دست قومی بیابان‌نشین و بی‌فرهنگ بیفتد که کاری جز آدم‌کشی و غارت و جنایت نمی‌دانند، بدیهی است که تکلیف فرهنگ و ادب چه خواهد شد؟! کتاب‌های ارزشمندی که ثمره همت کاتبان و دود چراغ خوردنشان بود، در طویله پایمال گاو و گوسفند و اسب نامردمان مغول شد. اغلب مردم کار و پیشه خود را از دست دادند؛ زمین‌های کشاورزی نابود شد و خلاصه هیچ کس نبود که به نوعی از فجایع تاتار آسیب ندیده باشد.

در پاسخ به این پرسش که: چه عواملی بستر را برای حمله مغولان آماده کرد باید گفت در قرن هفتم هجری، جهان اسلام با (مشکلات اجتماعی-اقتصادی، نابسامانی‌های فکری و عقیدتی، حکومت‌های متعدد خودکامه، مشکلات داخلی، جنگ و اختلاف قدرت‌ها با یکدیگر و نیز درگیری با صلیبیان) دست و پنجه نرم می‌کرد (بهروزی، ۱۳۸۱: ۳۹۹). سرزمین ایران نیز از این مسائل و مشکلات برکنار نبود. در شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی آن روزگار، چنان که ملک‌الشعراى بهار در کتاب سبک‌شناسی خود اشاره می‌کند براندازی ملوک ختا توسط سلطان محمد خوارزمشاه و در نتیجه همسایه شدن ایران با تاتار و مغول، تلاش خلیفه عباسی در تحریک و شوراندن چنگیز خان علیه سلطان محمد و نیز بی‌تدبیری حاکم اترار در ممانعت از ورود بازرگانان مغول به شهر (ر.ک. بهار، ۱۳۳۷: ۹۱۹)، به راحتی بهانه لازم را برای هجوم به ایران در اختیار خونخوار مغول، چنگیز خان، قرار داد و او را بر آن داشت تا سپاه قسی‌القلب خود را عازم شهرهای آباد خراسان کند. سپاهی که چشمش، تاب دیدن آبادانی را نداشت و هر چه مکتب و مدرسه و خانه و آبادی بر سر راه خود دید، ویران کرد و میلیون‌ها انسان بی‌گناه را از دم تیغ گذرانید.

رضوی سه دلیل عمده را برای حمله مغولان به سرزمین‌هایی چون ایران برشمرده است: گرایش مغولان به تسخیر سرزمین‌های تازه، تحریک مغولان از سوی مخالفان دولت خوارزمشاهی و تمایل آن‌ها برای سلطه بر راه‌های بازرگانی که چین را به غرب پیوند می‌داد (ر.ک. رضوی، ۱۳۷۶: ۶۴۹-۶۵۷)؛ از سوی دیگر، «غرور بیش از حد سلطان محمد خوارزمشاه، دخالت مادرش ترکان خاتون در امور ملک و مملکت، وجود نفاق و دشمنی بین امرا و سپاه خوارزمشاه، وجود نداشتن رجال سیاسی باتجربه و سوء استفاده عمال دیوانی» (اصفهانیان، ۱۳۷۶: ۷۳)، از جمله دلایلی بود که دولت خوارزمشاهی را در برابر هجوم مغول به شدت آسیب پذیر کرد. شاید جامع‌ترین و مانع‌ترین تعریف درباره حمله مغول، سخن آن مرد نیشابوری باشد که گفت: آمدند و کشتند و سوختند و بردند و رفتند و نیز فعلی که ملک‌الشعراى بهار به این جملات عطف کرد، یعنی نرفتند، زیرا این هجوم بی‌رحمانه، به تشکیل حکومت ایلخانان منجر شد که تا سال ۷۳۶ هـ. ق. ایران را تحت نفوذ خود داشتند (ر.ک. بهار، ۱۳۳۷: ۹۱۹) و اگر درایت وزیرانی چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و خاندان جوینی نبود، دامنه تخریب اخلاقیات و فرهنگ از آنچه رخ داد فراتر می‌رفت.

مغولان در طول مدت‌ها تخریب و تاخت و تاز، نتیجه عمری تلاش و کوشش نسل‌هایی را ویران کردند که جبران آن به هیچ روی ممکن نشد. در نتیجه این هجوم «بلاد مشرق اسلام که در آن زمان از معمورترین نقاط عالم محسوب

می‌شد، چنان عرصه قتل و غارت و انهدام گشت که تا مدتی، همه آثار تمدن و عمران از این نقاط زایل گشت و جز فقر و مرگ و خوف و وحشت چیزی به جای نماند» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۳۴۶). نکته فرهنگی قابل توجه روزگار مغولان «توجه آنان به تاریخ نویسی است که سبب رواج تاریخ نویسی در قرن هفتم و هشتم و نهم شد» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۷۳). شاید تنها دستاورد حمله مغول برای علم و دانش، همین امر باشد که به پیدایش چندین کتاب تاریخی منجر شد. آثاری که در کنار ارزش تاریخی، از نظر ادبی نیز حائز اهمیتند و در دنباله سیر فنی نویسی، کلیله و دمنه و امثال آن به رشته تحریر درآمدند و امروز می‌توان از لابه‌لای مطالب آن‌ها، به فاجعه حمله مغول پی برد. مردم فاجعه دیده «یا باید به مواد مخدر (در آن دوران چرس و بنگ و افیون) و باده روی آورند تا فراموش کنند و نفهمند چه می‌گذرد یا به گروه ظلمه بپیوندند و از آن نمذ برای خود کلاهی بدوزند یا توسری بخورند و دم بر نیاورند یا به خانقاه و دلخوشی‌های فرا زمینی و اندیشه‌های جبرگرایانه پناه ببرند، یا امیدهای واهی در سر بپرورانند و گرد مدعیان فریبکار را بگیرند» (یزدان پرست، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

پیش از آن‌که مغولان وارد ایران شوند، در روزگار سلجوقیان غزها به خراسان حمله کردند و زمینه برای حمله مغول مساعد شد. با آمدن مغولان «تأمین جانی از جامعه رخت بریست و امنیت مالی، سکه بی‌رونقی شد. مغولان برای چپاول اندوخته‌های جامعه، از هیچ کاری رویگردان نشدند... تار و پود قشرهای جامعه در شهرها از هم گسست. حرفه‌ها و پیشه‌ها رونق خود را از دست دادند و صاحبان حرف از شهر و دیار خود آواره شدند. اینجا و آنجا مردمانی گرد آمدند و نهضتی را علیه مغولان راه انداختند لیکن به شدت سرکوب شدند. یأس و ناامیدی جامعه را فراگرفت و عرفان پایگاه ویژه‌ای یافت» (پطروشفسکی و همکاران، ۱۳۶۶: د). در چنین شرایطی، برخی برای فرار از واقعیت تلخ پیش رو، به خانقاه‌ها پناه بردند؛ بنابراین، از مهم‌ترین پیامدهای فرهنگی حمله مغولان، رشد و گسترش صوفی‌گری بود که با اعتقادات آنان به جادوگری و دنیای غیب نیز هماهنگی داشت (ر.ک. عدالت، ۱۳۸۹: ۲۳۳).

دیگر پیامد منفی حمله این قوم، انحطاط اخلاقی ایرانیان بود. «کشتار گسترده و ویرانی و تنگدستی و کمبود خواربار و شکست‌های پیاپی، بیماری‌های گوناگون و ستم و بیداد فزاینده، چون فراتر از اندازه تحمل مردمان بود، اخلاقشان را چنان دستخوش دگرگونی و افت کرد که شاید بهتر از کلیات عبید زاکانی نتوان آینه‌ای تمام نما برای تماشای چهره اخلاقی و اجتماعی آن روزگار یافت که شوربختانه، برخی آثارش هنوز گریبانگیر مردمان است و در اخلاق عمومی نمود دارد» (یزدان پرست، ۱۳۹۰: ۱۲۰). عدالت درباره این انحطاط اخلاقی چنین می‌گوید: «حمله مغول، نظام اجتماعی ایران را ویران ساخت و پایه‌های اخلاقی خانواده و اجتماع را متزلزل نمود. دروغ‌گویی، دورویی، خیانت، منازعات خونین خانوادگی و اجتماعی، رواج گسترده بزهکاری، روسپی‌گری، زن‌بارگی، غلام‌بارگی، مردبارگی و اعتیاد به مواد مخدر، ناهنجاری‌هایی بود که در نتیجه حمله مغول، خلق و خوی ایرانیان را بیمار ساخت» (ر.ک. عدالت، ۱۳۸۹: ۲۳۸)؛ در کنار این پیامدهای منفی اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی، روح و روان مردمی که از نزدیک شاهد کشتار و چپاول مغولان بودند نیز به شدت آسیب دید. «به واسطه خرابی‌ها و کشتارها و به نتیجه نرسیدن تلاش‌های دفاعی و تدابیر امنیتی مردم در مقابل قوم مهاجم، به تدریج حس امنیت نداشتن دائمی، تسلیم و رضا و بی‌اعتنایی نسبت به امور دنیوی و تقویت روحیه گوشه‌گیری، بیش از پیش در مردم ایجاد شد. نمونه این روحیه، داستان‌های مربوط به زبونی و ترس مردم از مغولان است» (اصفهانیان، ۱۳۷۶: ۷۸). برخی از پیامدهای روانی حمله مغول، آنی بود و در همان سال‌های تاخت و تاز خود را نشان داد و برخی نیز در سال‌های آینده به ظهور رسید.

در این پژوهش سعی شده است با استفاده از روش کتابخانه‌ای به این پرسش پاسخ داده شود: حمله مغول چه اثراتی بر روح و روان مردم ایران برجای نهاد؟ کتاب نفثه المصدور اثر منثور زیدری نسوی برای یافتن پاسخ این پرسش، بستر مناسبی است زیرا نویسنده از سویی شاهد عینی فجایع مغول بوده است و از سوی دیگر، کتاب خود را - چنان که از نام آن برمی‌آید- به قصد انتقال همین روحيات و درد دل به نگارش درآورده است. این پژوهش، پس از بحثی کوتاه درباره کتاب نفثه المصدور و نویسنده آن، تأثیرات روحی و روانی حمله مغول را از خلال نثر این اثر بررسی می‌کند.

۲- ضرورت پژوهش

با یادآوری تمدن طلایی ایران در قرون گذشته، این پرسش در ذهن ما نقش می‌بندد که چرا با وجود این سابقه درخشان تمدن و علم و ادب و فرهنگ بی‌نظیر در جامعه جهانی گذشته، امروزه کشور ایران در جایگاهی که شایسته ملتش باشد، قرار نگرفته است؟

در ریشه یابی دلایل این عقب ماندگی، به این نتیجه می‌رسیم که نابسامانی‌ها و انقلاب‌هایی که زمینه ساز جنگ‌ها و یورش‌های مخرب در ایران شده است، کم نبوده است. ایرانیان بزرگ‌ترین آسیب را از فاجعه‌ای دیدند که همسایه بیابان‌نشینان بر آنان تحمیل کرد. حمله مغول، گذشته از کشتار وسیع و نابود کردن بخش اعظم جمعیت این سرزمین به وضعی فجیع و دردناک، ضربه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و روانی بسیاری به پیکره نظام اجتماعی آن روز ایران وارد ساخت که آثار آن حتی تا به امروز قابل پیگیری است.

حمله مغول نه تنها بر روح و روان مردم آن روز که شاهد عینی یورش و تاخت و تاز مغول بودند اثر گذاشت، بلکه دامنه تخریب آن تا چندین نسل آینده را هم در بر گرفت. روحیه کسالت و رخوت، یأس و ناامیدی و بی‌تفاوتی، سال‌ها گریبانگیر مردم بی‌گناهی بود که قربانی بی‌تدبیری حاکمان خوارزمشاهی شده بودند. برشمردن پیامدهای روحی و روانی این فاجعه بی‌نظیر در تاریخ ایران، می‌تواند نشان دهد که مردم یک جامعه چگونه از محیط اجتماعی خود تأثیر می‌پذیرند و به رخدادهای پیرامونشان واکنش نشان می‌دهند. انجام این پژوهش، گامی برای روشن ساختن بخشی از تاریخ ایران است که به سبب یورش مغول، در شمار یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخی این سرزمین قلمداد می‌شود. گذشته از این، از آنجا که آثار ادبی، محصول اندیشه‌هاست که تحت تأثیر مستقیم روح و روان و محیط اجتماعی است، این پژوهش نشان می‌دهد مضامین و محتوای آثار ادبی پس از مغول نیز تحت تأثیر افسردگی، مرگ اندیشی، تقدیرگرایی، دنیاگریزی و دیگر روحیاتی بود که مغولان مهاجم برای صاحبان این آثار به ارمغان آوردند.

۳- پیشینه پژوهش

تاکنون موضوع این پژوهش بررسی نشده است و تنها در خلال برخی از کتاب‌های تاریخ ادبیات، به اثرات کلی حمله مغول با اشاره به اثرات روانی پرداخته شده است. در میان پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده است، شاید بتوان از مقاله‌های زیر، یاد کرد: ۱- «فرضیه فاجعه زدگی، تأثیر پایدار فاجعه مغول در تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی ایران» (عدالت، ۱۳۸۹) که تا حدودی به موضوع این نوشتار شباهت دارد. ۲- «روانشناسی اجتماعی مردم مصیبت زده، روحيات جامعه ایران در عصر حملات مغول» (سرایلو، ۱۳۸۳) ۳- «فرجام و پیامد ایلغار مغول» (یزدان پرست، ۱۳۹۰). البته کتاب‌ها و مقاله‌های متعددی نیز در زمینه بررسی تأثیرات روانی ناشی از جنگ‌ها به نگارش درآمده است که از آن

جمله، می‌توان به کتاب «روانپزشکی کاربردی در نیروهای نظامی» (میرزمانی، ۱۳۸۰) و مقالات سمپوزیوم بررسی عوارض عصبی- روانی ناشی از جنگ مانند مقالات «بررسی علائم در بیماران روانی ناشی از جنگ» نوشته احمد جلیلی و هارطون داویدیان و «نگرشی به تشخیص و طبقه بندی اختلالات روانی ناشی از جنگ» نوشته سید علی احمدی ابهری اشاره کرد. این آثار به طور تخصصی و از دیدگاه علم روانشناسی و روانپزشکی، واکنش‌های روحی و روانی افراد را بررسی و تحلیل کرده‌اند.

در این مقاله، سعی شده است تأثیر شگرف فضای جنگ و کشتار و تخریب بر روح و روان ساکنان این دیار، با ذکر شواهد مثال از زبان یکی از شاهدان فاجعه آشکار شود. تأثیراتی که می‌توان آن‌ها را به دیگر ایرانیان آن روزگار نیز تعمیم داد.

۴- بحث

۴-۱- شهاب‌الدین زیدری نسوی و نفثه المصدور

نویسنده کتاب نفثه المصدور، شهاب‌الدین محمد بن احمد خرنذی زیدری نسوی، از نویسندگان بزرگ نیمه اول قرن هفتم هجری است. از آن رو که خاندان وی، قلعه خرنذز نزدیک شهر زیدر را در اختیار داشتند و زیدر نیز از اعمال شهر نسا بود، شهاب‌الدین به سه نسبت خرنذزی، زیدری و نسوی شهرت دارد. از سال تولد وی اطلاعی در دست نیست. او در خراسان و شاید در زادگاهش به تحصیل علوم زمان و به ویژه ادب فارسی، عربی و ترسل پرداخت و در جوانی به خدمت امیران محلی درآمد. نسوی در خدمت والی نسا، نصره الدین حمزه بن محمد به سر می‌برد و در سال ۶۲۱ هـ.ق. عازم خراسان شد تا خزانه و مالی را از سوی مخدوم خود به ری برساند و به سلطان غیاث‌الدین تحویل دهد اما از آنجا که سلطان جلال‌الدین، غیاث‌الدین برادرش را مغلوب خود ساخته بود، زیدری در همدان به اردوی سلطان جلال‌الدین پیوست و مال مورد نظر را به وزیر وی تقدیم کرد. نسوی رفته رفته اعتماد سلطان را به خود جلب کرد و در سال ۶۲۲ هـ.ق. منشی دربار سلطان جلال‌الدین شد و تا سال ۶۲۸ هـ.ق. همراه وی بود. در این سال، سلطان جلال‌الدین در تعقیب و گریز با مغولان از جیحون گذشت و تا نزدیک میافارقین رفت و در آنجا به دست کردی کشته شد اما زیدری که پس از جدایی از سلطان جلال‌الدین مأمور رسالت شام شده بود، به سال ۶۲۹ هـ.ق. در میافارقین به دربار ملک مظفر پناه جست و همان جا بود که خبر کشته شدن سلطان را شنید. نسوی در طول مدتی که در خدمت جلال‌الدین بود، همواره در کنار وی به سر می‌برد و جز به هنگام مأموریت، مخدومش را تنها نمی‌گذاشت. او حتی پس از انجام مأموریت، با هر زحمت و مشقتی که بود، خود را به اردوی سلطان که به سبب گریز از مغولان پیوسته در حال جابه‌جایی بود، می‌رساند. نسوی سرانجام در سال ۶۴۷ هـ.ق. در حلب از دنیا رفت. از این منشی بزرگ، دو کتاب به جا مانده است: «نفثه المصدور» نگاشته شده در سال ۶۳۲ هـ.ق. به زبان پارسی و «سیرت جلال‌الدین منکبرنی» نگاشته شده در سال ۶۳۹ هـ.ق. به زبان عربی (ر.ک. صفا، ۱۳۶۲: ۱۱۸۱/۳-۱۱۷۹؛ نسوی، ۱۳۸۵: ۸۱-۶۷ مقدمه). از آنجا که بستر انجام این پژوهش کتاب نفثه المصدور است، درباره آن مطالبی آورده می‌شود:

این اثر مشتمل بر ۱۲۵ صفحه است (بر اساس چاپ و تصحیح یزدگردی) و به نثر فنی نگاشته شده است.

نفثه المصدور، گذشته از معنای لغوی‌اش، اصطلاحاً «به معنی اظهار شکوه و گلایه کردن است از امری ناخوشایند تا بدان آلام درونی تخفیف یابد؛ به عبارت دیگر، بث الشکوی است» (باقرپسند، ۱۳۸۴: ۶۷).

«شَكْوَتٌ وَمَا الشُّكْوَى لِمِثْلِي عَادَةً وَلَكِنَّ تَفِيضَ النَّفْسِ عِنْدَ امْتِلَانِهَا»^۱

(نسوی، ۱۳۸۵: ۱۲۱)

نسوی خود نیز به این نام اشاره کرده است:

«بیا تا به سر نفته المصدور خویش باز شویم که این مصیبت، نه از آن قبیل است که به بُکاء و غویل، در مدت طویل، حق آن توان گزارد» (نسوی، ۱۳۸۵: ۴۸).

«از نفته المصدوری که مهجوری بدان راحتی تواند یافت، چاره نیست» (نسوی، ۱۳۸۵: ۷).

این کتاب به راستی نفته المصدور است. کتابی است که در عین اشتغال بر نثر فنی سرشار از واژه‌های عربی و صناعات ادبی، بسیار رقیق و لطیف نگارش یافته است و کمتر کسی است که به هنگام خواندن وصف نویسنده از مرگ سلطان جلال‌الدین، چشمه عواطفش نجوشد و اشک در چشمانش حلقه نزند. این هنر نسوی است که پیچ و خم‌های نثر فنی، او را به راهی نکشاند تا معنا فدای لفظ شود بلکه می‌توان از لا به لای کلمات دشوار و اشعار و امثال فارسی و عربی و جملات معترضه، درد دل‌ها و غم و غصه‌های نویسنده را به راحتی دریافت و با او همدل و همدرد شد. وی همچون سایر مردم روزگارش، از حمله مغول که آن را «صاخه عظمی و طامه کبری» (نسوی، ۱۳۸۵: ۶۴) می‌نامد، به درد آمده است؛ به ویژه آن که خود در دستگاه خوارزمشاهیان به خدمت اشتغال داشته است و سرنوشت مخدوم و ولی نعمتش که بسیار نیز به وی علاقه داشته، او را ناراحت و داغدار کرده است. با خواندن این کتاب، به راحتی می‌توان به روایات نویسنده به هنگام نگارش اثر، که از کشتار بی‌رحمانه مغول تأثیر پذیرفته است پی برد. نفته المصدور شرح درد دل‌ها و غم و غصه‌ها و شکوه و شکایت‌های نویسنده آن خطاب به گوش‌های شنوایی است که در روزگار خودش نشانی از آن‌ها نیست:

«خیر و شری که از تغییر زمان دیده‌ای و گرم و سردی که از کأس دوران چشیده‌ای از هر باب و إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ^۲ بنویس تا بدانند که آسیای دوران، جان سنگین را چند به جان گردانیده است و نکبای نکبت، تن مسکین را چند بار کشته و هنوز زنده است:

إِسْمَعْ حَدِيثِي فَإِنَّهُ عَجَبٌ يُضْحِكُ مِنْ شَرْحِهِ وَيُتَّحَبُّ^۳

(نسوی، ۱۳۸۵: ۹)

«خواسته‌ام که از شکایت بخت افتان و خیزان که هرگز کام مراد شیرین نکرد تا هزار شربت ناخوش مذاق در پی نداد و سهمی از اقسام آرزو نصیب دل نگردانید که هزار تیر مصائب به جگر نرسانید، فصلی چند بنویسم و از آنچه أحناء ضلوع بر او مُنْطَوِي است و دل به جان آمده بر او حاوی... دل پردازی واجب بینم و از سرگذشت‌های خویش که کوه پای مقاسات آن ندارد و دود آن چهره خورشید را تاریک کند... سروایی قلیل... در قلم آرم» (نسوی، ۱۳۸۵: ۴). عقل، او را از این کار باز می‌دارد اما نسوی برای تسکین درد خود چاره‌ای جز گفتن نمی‌یابد و رساله کوتاه نفته المصدور را می‌نگارد.

۴-۲- جنگ و اختلالات روانی ناشی از آن

جنگ اصطلاحاً با عبارت: «زد و خورد مسلحانه بین دو یا چند گروه اجتماعی متخاصم» تعریف می‌شود (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۹). جنگ عاملی است که آرامش و سلامت روحی و روانی جامعه را با اختلالی جدی رو به رو می‌سازد. به ویژه اگر جامعه آمادگی حمله نظامی را نداشته باشد و به طور ناگهانی، یک گروه خاص به آن حمله کند. «در هیچ

دوره‌ای از زندگی اجتماعی مردم یک جامعه، آمار بیماری‌ها و اختلالات روانی به وسعت و گستردگی دوران جنگ نیست. دلیل این فزونی نابهنجاری‌های روانی در حین جنگ، عوارض و فشارهای ناشی از آن است. هرگونه محرومیت اقتصادی، عاطفی، فرهنگی و اجتماعی می‌تواند موجب عوارض روانی جنگ گردد» (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۱۶۵). عوارضی که گاه مدت زمان طولانی روح و روان فرد را درگیر می‌سازد و او را از دنبال کردن روند طبیعی زندگی‌اش باز می‌دارد. «بیشترین نوع تهدید در جنگ، تهدید روانی است. تجربیات ناخوشایند و ترس‌های شدید و متوالی و مداوم میدان جنگ، خستگی مفرط، اشکال در خواب و خوراک و دوری از یار و دیار، بی‌حرکت و گوش به زنگ بودن‌های طولانی، سکوت‌های دراز مدت و... همه شرایط خاص جنگی، علائمی با طیف گسترده شامل علائم اضطرابی و عصبی و افسردگی و روان تنی و گاه واکنش‌های شبه روان گسیختگی را شامل می‌شود» (میرزمانی، ۱۳۸۰: ۶۱).

حمله قوم مغول، از حملات ناجوانمردانه در تاریخ سرزمین ایران و شاید در تاریخ بشر بود که در نتیجه آن، همه مظاهر فرهنگ و تمدن ایران که طی سالیان پیاپی و با همت دانشمندان و بزرگان ایران زمین حاصل شده بود، یک‌باره از بین رفت. چه بسیار مردم ساده دل و نجیبی که در نتیجه این حمله بی‌رحمانه کشته شدند و آنان که زنده ماندند، یا مهاجرت و فرار را بر قرار برگزیدند یا خانه و کاشانه و مال و همسر و فرزند و به عبارتی انگیزه زندگی را از دست دادند. حمله مغول فاجعه‌ای در تاریخ سرزمین ایران بود زیرا از دیدگاه روانشناختی «فاجعه، پدیده‌ای ناگهانی و غیر قابل پیش بینی است که انگاره‌های متعارف و عادی موقعیتی را که در آن روی می‌دهد، در هم می‌ریزد، نیازهای جدیدی به وجود می‌آورد و فشارهای روانی زیادی ایجاد می‌کند» (نجاریان و براتی سده، ۱۳۷۹: ۳۱) و همه این مشخصه‌ها در مورد حمله مغول صادق است. به طور کلی، می‌توان فاجعه‌ها را به دو دسته بلایای طبیعی و فاجعه‌های انسان ساخته تقسیم کرد. جنگ و قتل و غارت، زیر مجموعه فجایع انسان ساخته است (ر.ک. نجاریان و براتی سده، ۱۳۷۹: ۳۵).

در ادامه، پیامدهای روحی و روانی حمله مغول، با ذکر شواهد مثال از نفثه المصدور آورده می‌شود.

۴-۲-۱- تصور بد از دشمن

شاید بتوان گفت نخستین تأثیر روانی جنگ و حمله، شکل‌گیری تصویر بدی از قوم مهاجم در ذهن قربانیان و آسیب دیدگان جنگ است. «به هنگام جنگ، فشار روانی چنان است که مردم جامعه درگیر جنگ، تصور ویژه‌ای از دشمن دارند و سوی مخالف را، دشمن ددمنش خونخوار می‌پندارند. این حالت روانی ممکن است آن‌چنان در ذهن مردم ریشه دواند که حتی تا سال‌های پس از جنگ نیز ادامه یابد و گذشت زمان نتواند احساس دوستی را جایگزین آن واکنش‌های روانی کند» (آشفته تهرانی، ۱۳۷۸: ۱۸۵)؛ چنان که تا به امروز با گذشت هشت سده از فاجعه حمله مغول، قلب هر ایرانی با یادآوری آنچه این قوم خشن بیابان گرد بر سر سرزمین و نیاکانش آورده‌اند، به درد می‌آید.

نسوی نیز در نفثه المصدور، از مغولان با اوصاف و عناوینی چون تاتار خاکسار (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰)، ملاعین (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۲ و ۱۱)، خاکساران آتشی و گوران خرطبع (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۳)، دیوان سیاه روی و عفاریت زشت منظر (نسوی، ۱۳۸۵: ۴۳) و سگان تاتار (نسوی، ۱۳۸۵: ۶۱) یاد می‌کند.

واکنش‌های روانشناختی دیگر در برابر فاجعه‌ها و به طور ویژه فاجعه مغول را، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: واکنش‌های هیجانی و عاطفی، واکنش‌های بیولوژیکی و روان تنی، رفتارهای نابهنجار و مرضی (ر.ک. نجاریان و براتی سده، ۱۳۷۹: ۱۰۴-۸۶).

۴-۲-۲- واکنش‌های هیجانی و عاطفی

انسان موجودی است که دو بعد جسم و روان را دارد. ممکن است به هنگام بروز واقعه‌ای ناخوشایند، هر دو بعد وجود انسان آسیب ببیند اما تأثیر آسیب‌های روحی و روانی نسبت به آسیب‌های جسمانی پایدارتر است. «واکنش‌های هیجانی به دامنه وسیعی از پاسخ‌های عاطفی-هیجانی نظیر اضطراب، افسردگی و بسیاری علائم روانی دیگر اطلاق می‌شود که در پاسخ به فشارهای روانی ابراز می‌شوند. این واکنش‌ها، پس از فاجعه‌ها بسیار شایع هستند و در بسیاری موارد ممکن است پایدار شوند و به شکل مشکلات عاطفی مزمن درآیند» (نجاریان و براتی سده، ۱۳۷۹: ۸۶). هرگاه حمله یا جنگی رخ دهد، کشتار و تخریب و نابودی از پیامدهای مسلم آن است که تعادل روحی- روانی فرد را بر هم می‌زند و عواطف وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و واکنش‌ها و بلکه بیماری‌های روانی او را در پی دارد. اضطراب و افسردگی، بی‌اعتمادی و احساس ناامنی از جمله واکنش‌های هیجانی و عاطفی در برابر فشار روانی هستند.

الف- اضطراب

همه ما در طول زندگی، سطوحی از اضطراب را تجربه کرده‌ایم. در تعریف اضطراب باید گفت: «اضطراب، پدیده بسیار پیچیده‌ای است و به زعم اغلب دانشمندان روانشناس، زیر بنای اصلی بیماری‌های روانی محسوب می‌شود. اضطراب یک هیجان، یک انگیزه و واکنش شدیدی است نسبت به خطرات احتمالی که آگاهانه یا ناخودآگاه احساس می‌شود» (شاملو، ۱۳۸۶: ۱۰۲). به هنگام جنگ احساس خطر به اوج خود می‌رسد و در نتیجه موجی از اضطراب، فضای روانی جامعه جنگ زده را در برمی‌گیرد. «به نظر می‌رسد ترس و نگرانی از عناصر مهم ساختار این اختلال باشند... اگرچه ترس در میان نشانگان بالینی اضطراب به عنوان ویژگی اصلی این اختلال شناخته شده است ولی یک وحدت نظر کلی پیرامون احتمال بروز تعدادی از هیجان‌ات دیگر شامل پریشانی، گرفتاری، خشم، شرم، گناه، اشتیاق‌ها یا هیجان وجود دارد» (چامپیون و پاور، ۱۳۸۵: ۶۸). از دید محققانی چون تر (۱۹۸۹)، ویلکینسون (۱۹۸۳) و رافائل (۱۹۸۶)، اضطراب واکنشی شایع در برابر فاجعه‌هاست (ر.ک. نجاریان و براتی سده، ۱۳۷۹: ۸۹). نسوی در جملاتی از نقشه‌المصدر، به حالت مضطرب خود اشاره می‌کند که با تعریف یاد شده از اضطراب مطابقت دارد:

«از این نمط در هم می‌گفتم و درون به هزار دیده پر خون، بر پادشاه و ارکان دولت و دوستان و یاران و اتباع و متعلقان می‌گریست که: *الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ إِنَّ الْأَذَى تَحْذَرِينَ قَدْ وَقَعَا*، بی‌قرار و مضطرب، با دلی و چه دل! *وَمَا أَذْرَاكَ مَاهِيَةَ، نَارًا حَامِيَةً*، از خوف آن که دیدار قوم با قیامت افتد ملتهب» (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۴).

«از مرغ پر گرفته و از باد اضطراب جان و دلی ز آتش حسرت در التهاب

سَيَّرَ السَّحَابَ تَحْتَهُ رِيحُ الْجَنُوبِ می‌راندم تا پیش از وقوع واقعه که خود واقع می‌پنداشتم، برسم و با خود می‌گفت: به پای خود به بلا می‌روی، زهی سر و کار!» (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۶).

ب- افسردگی، بدبینی، ناامیدی و اعتماد نداشتن به فردا

این واکنش روانی حالت دیرپا دارد و «مهم‌ترین عارضه روانی پس از پایان جنگ است که بر افراد جنگ زده، به ویژه مهاجرین جنگ اثر می‌گذارد و بازگشت مهاجرین به محل زندگی‌شان، از عوامل مهم در درمان بیماری آنان به شمار می‌رود» (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۲۰۲). محققانی چون «جونز» (۱۹۸۵)، مورفی (۱۹۸۴) و ویلکینسون (۱۹۸۳) اعتقاد دارند

افسردگی و غم واکنش‌های شایع به فاجعه هستند. رافائل (۱۹۸۶) نتیجه می‌گیرد که افسردگی و احساس گناه زنده ماندن در حالی که دیگران مرده‌اند، یافته‌ای شایع در فاجعه است» (نجاریان و براتی سده، ۱۳۷۹: ۹۴)؛ حالت بی‌حوصلگی و ناامیدی که با نشانه‌های خاص همراه است و از آن به افسردگی تعبیر می‌شود، زمانی در فرد اتفاق می‌افتد که وی نظاره‌گر فقدان، مرگ یا در معرض خطر قرار گرفتن فرد یا شیء مورد علاقه‌اش باشد (چامپیون و پاور، ۱۳۸۵: ۳۵). حمله مغول روحیه شاد و پویای مردم ایران را افسرده کرد. «ترس و وحشتی که کشتار، ویرانی و خشونت‌های بیگانگان در دل مردم ایجاد کرد، تأثیر شدیدی بر ذهن مردم گذارد. اطمینان نداشتن به فردا، بلکه ذهن آن‌هایی شد که از این هجوم جان سالم به در برده بودند زیرا به راستی هیچ‌کس از فردای خود مطمئن نبود» (شجاعی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). افسردگی، ناامیدی و بی‌اعتمادی به آینده را می‌توان از این جملات نسوی دریافت:

«صبح سعادت - عما قریب - چشم مدار که محنت یلداست. کار امروز به فردا می‌فکن، هرچند امروز را فرداست» (نسوی، ۱۳۸۵: ۷).

«چند روز در آن ساحت با راحت و جَنَابِ جَنَاتِ صَفْت - و اگرچه مواردِ راحت به جراحاتِ ضمیر مکدر بود و چهره موردِ آمال به خدشاتِ احوالِ مغیر - روزگار گذرانید» (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۲).

«ای دوست! در خزانِ امانی، کامرانیِ توقع کردن نادانی است و در برگ ریزِ آمال، شکوفه اقبال انتظار بردن آرزوی محال» (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۸).

«این سودا دامن دل گرفته و این خیال پیش ضمیر ایستاده، در آن حسرت که گور و کفنی روزی نخواهد بود فی مَنزِلَه بَیْن مَنزِلَتَیْنِ، نه در این جهان و نه در آن جهان، با آه سرد، اسب گرم کرده می‌راندم» (نسوی، ۱۳۸۵: ۵۷-۵۶).

ج- احساس بی‌اعتمادی، تنهایی و وجود نداشتن یار صادق

در ابتدای کتاب، نسوی از نبودن یار صادق و موافق در روزگار خود شکایت می‌کند و از درد دل شکوه آمیز او به خوبی می‌توان دریافت که در روزگار خود، تا چه حد احساس تنهایی و بی‌اعتمادی می‌کرده است. روزگاری که اقتضای آن چنین است که همه منفعت خود را بجویند و فقط در پی آن باشند تا خود از معرکه بگریزند و هرگونه عملی که به سلامت جانشان منجر شود انجام دهند؛ اگرچه این اقدام به زیان دیگر افراد پیرامونشان باشد و البته این واکنش طبیعی مردم روزگار نسوی، با طبع وی سازگار نیست و او را به شکوه و شکایت می‌کشاند:

«بار عدم التفات و قلت مبالات یاران منافق و دوستان ناموافق، چند بر دل سنجی؟ غصه اخوان نامصادق و اصدقای مصادق، اگر با گور بری، درنگنجی» (نسوی، ۱۳۸۵: ۶).

نسوی در نبود یار مشفق و دلسوز، دم فرو خوردن و لب ننگشودن را بهتر می‌یابد:

«عقل... سرزنش کرده که: به کدام مشتاق، شداید فراق می‌نویسی و به کدام مشفق قصه اشتیاق می‌گویی؟! اگرچه خون چون غصه به حلق آمده است، دم فرو خور و لب مگشای. چه، مهربانی نیست که دل پردازی را شاید. اگر کارد شدت به استخوان رسیده است و کار محنت به جان انجامیده، مصابرت نمای. چه، دلسوزی نداری که موافقت نماید. تا قسام سعادات، ورق مرادات درنوردیده است... منافقتی که در پرده موافقت مستور بود، حجاب برانداخت؛ مذاق تجربه، طعم وفاق و نفاق از هم بازشناخت عِنْدَ الشَّدَائِدِ تُعْرِفُ الْأِخْوَانَ^۷. جان به جان آمده را که اعباء محنت، گران بار کرده است، کدام رفیق سبکبار خواهد کرد؟ قصه غصه آمیز که می‌نویسی، گوشه جگر کدام شفیق خواهد پیچید؟!»

بِمَنْ يَثِقُ الْإِنْسَانُ فِيمَا يَنْوِبُهُ!؟ وَ مِنْ أَيْنَ لِلْحُرِّ الْكَرِيمِ صِحَابٌ!؟
 وَقَدْ صَارَ هَذَا النَّاسُ - إِلَّا أَقْلَهُمْ - ذُنَابًا عَلَى أَجْسَادِهِنَّ ثِيَابٌ^۸
 (نسوی، ۱۳۸۵: ۶-۵)

زمانه، زمانه بی‌اعتمادی، احتیاط و حذر است. حوادث رخ داده، سبب شده است روحیه بدبینی در میان مردم گسترش یابد و حتی آنان که روزگاری از بوته امتحان سربلند بیرون آمده‌اند، اکنون قابل اعتماد نباشند: «هر چند سلاطین بیت ایوبی و ملوک خاندان عادل، در معالی خصال و محاسن شمیم و فسحت عراض، سرآمد ملوک أمم و قدوه شاهان عالمند... لیک در این مقام که ثانی الحال ضرر منتظر است، ثقت کلی از کدام روی، روی نماید و مادامی که در مستقبل، توقع شر متصور است، اعتماد اصلی از چه دست، دست دهد؟» (نسوی، ۱۳۸۵: ۲۹-۲۸).

د- احساس ناامنی

گسترش ناامنی از پیامدهای اجتماعی جنگ و شکل گرفتن احساس ناامنی در روح و روان ساکنان کشور جنگ زده، از پیامدهای روانی آن است. امنیت یکی از مواردی است که نقش عمده‌ای در تأمین سلامت روحی و روانی افراد ایفا می‌کند و در صورت به خطر افتادن آن، معلولش نیز با خطر جدی مواجه خواهد شد. قرن هفتم قرن ناآرامی بود و به گفته نسوی «امن و امان چون تیر از دست اهل زمان بیرون رفته» (نسوی، ۱۳۸۵: ۲). «ایلچیان مغول یکی از عوامل این ناامنی و ناآرامی بودند زیرا به هر آبادی یا روستایی که می‌رسیدند، به بهانه توشه راه، اموال مردم را می‌گرفتند و برای حیوانات خود علوفه جمع آوری می‌کردند» (سرایلو، ۱۳۸۳: ۷۸). همین احساس ناامنی بود که مردم آن روزگار را کم کم در انزوا فرو برد. نسوی در جای جای کتاب، از ناامنی حاکم بر روزگار خود یاد می‌کند. روزگاری که هیچ کس جز از سر ناچاری آن هم شب هنگام و «فی أمانٍ مِنْ لِبَاسِ الظَّلَامِ» (نسوی، ۱۳۸۵: ۶۵). جرأت سفر کردن و گذر از «مصاید اکراد و مکامن حرامیان» (نسوی، ۱۳۸۵: ۶۵) را نداشت:

«چون برخلاف معهود، به روز عسس می‌گرفت برعکس معهود، خُفَاش وار که خُفَاش رهاند، همه شب با کاروان می‌گذشتم» (نسوی، ۱۳۸۵: ۶۹).

«با چندین مسافت و چندین آفت، جز باد کدامین پای ور، سفر کند و کدامین دلاور خطر نماید؟!» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰). «آنجا که روی می‌نهی، به هر گامی که می‌روی، ناکامی ای خواهد بود و به هر قدمی که بگذاری، ندمی روی خواهد نمود. هیچ منزل قطع نکنی، که صد مشکل نبینی و به هر جهت که روی نهی، گذر بر حد شمشیر است» (نسوی، ۱۳۸۵: ۹۸). «حوالی گنجه به افواج کفار موج؛ سفری که عقل از آن به هزار فرسنگ بود، ارتکاب کردم و از خطری که دل بدان یار نبود، اجتناب نمود» (نسوی، ۱۳۸۵: ۲۴).

«تا به هر جانب که دوانیدم، بلا را گرد خویش درآمده دیدم. لَهُمْ مِنْ قَوْفِهِمْ ظُلٌّ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلٌّ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ»^۹ (نسوی، ۱۳۸۵: ۵۳).

«امروز بیرون از بُعد مسافت، چندان آفت و مخافت در راه است و هیچ مشفق خود کجاست که آن خطر ارتکاب کند و کدام دلسوز بدان وصیت التفات نماید؟!» (نسوی، ۱۳۸۵: ۵۶).

در روزگار نسوی، گذشته از ناامنی حاصل از «هادم لذات و مخیب آمال، خروج لشکر تاتار» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۲). شرایط مناسبی نیز برای فرصت طلبان و راهزنان و حرامیان فراهم شده بود، تا همان اندک مالی را که مهاجران و فراریان

از خوف مغولان به سلامت از معرکه به در برده بودند، از آنان براینند:

« تا پای به عقبه باز نهادیم، جمعی از عیاران که عیار مردی ایشان مُزیف بود و الا:

نکنند باز رای صید ملخ نکنند شیر عزم جنگ شگال^{۱۰}

روز درگشتگان بازار محنت را حشم کرده بودند و نامردانه چشم بر سلب روز برگشتگان ایام مشقت نهاده، تا از برهنه پوست برکشند و از مرده کفن ربایند... آمدند و گرد درگرفتند و چشم و روی و دست و پای بستگان حوادث فرویست» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰۴-۱۰۳).

۴-۲-۳- واکنش‌های بیولوژیکی و روان تنی

جسم انسان تحت تأثیر مستقیم روح است و مسائل و مشکلات روانی، به سادگی می‌تواند سلامت جسم را به خطر اندازد و آن را وادار به نشان دادن واکنش در موقعیت‌های غیر عادی کند. «بخش عمده‌ای از پاسخ‌های ارگانیسم به فشارها، واکنش‌ها و پاسخ‌های بیولوژیک و جسمی است» (نجاریان و براتی سده، ۱۳۷۹: ۹۶). این واکنش‌ها، گاه حالت اختلال به خود می‌گیرند. اختلالات روان تنی یا پسیکوسوماتیک، اختلال در ساختمان و وظایف بدن است که با تعارضات عاطفی و فشارهای روانی، همراه است (شاملو، ۱۳۸۶: ۱۲۷). افزایش فشار خون، تپش قلب، دلهره و ترس، از جمله این اختلالات است؛ ادیبی این واکنش‌ها را در شمار بیماری‌ها و اختلالات روانی زودگذر بر می‌شمرد (ادیبی، ۱۳۸۵: ۱۶۵). «حالات هیجانی در انسان با تغییرات و واکنش‌های جسمانی در اعضای مختلف مانند دستگاه‌های تنفسی، گردش خون، گوارش و جز آن همراه است» (شاملو، ۱۳۸۶: ۱۵۹). میزان پایداری واکنش‌های جسمانی به مدت زمان هیجان بستگی دارد. واکنش‌های جسمانی افرادی که در معرض هیجانات مداوم هستند، درازمدت است و به اختلالات روان تنی منجر می‌شود (شاملو، ۱۳۸۶: ۱۵۹). وصف نویسنده از حالات جسمانی خود، نشان دهنده واکنش روان تنی وی به جو ناآرام حاکم بر زمانه است. جملات زیر، بر عکس‌العمل دستگاه‌های تنفسی و گردش خون دلالت دارد:

«با آن‌که از هول حادثه متوقع، دم که عبارت از نفس است در مجاری حلق فرو مرده بود بل دم که اصل حیات و ماده نفس است در مجاری عروق فسرده، رعایت ناموس - و چه جای آن بود؟! کَيسَ التَّكْحُلُ فِي الْعَيْنَيْنِ كَالْكَحْلِ -^{۱۱} فرو نمی‌گذاشتم» (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۳)

در شرایط بحرانی ناشی از جنگ، نحوه خواب و خوراک ساکنان کشور جنگ زده نیز با اشکال مواجه می‌شود. در کتاب «آسیب شناسی روانی»، اختلال در خوردن و خواب نیز از جمله اختلالات روانی شمرده شده‌اند (شاملو، ۱۳۸۶: ۱۱۹). شاهد مثال از نفثه المصدور:

«الحق، من بنده از حُرقتِ فُرقتِ دوستان و احباب و ضُجرتِ هجرتِ یاران و اصحاب، چندان بار محنت بر دل نهاده بودم و چنان از جان و جهان - تا به آب و نان چه رسد- سیر گشته، که اندیشه خورد و خواب و طعام و شراب- اگر به مدت نیز دور کشیدی و زمان نیک دراز گشتی- بر خاطر نگذشتی و پیرامن ضمیر نگشتی.

تا خون دلم مباح گشته است بر من همه خوردها حرام است»

(نسوی، ۱۳۸۵: ۵۸-۵۷)

۴-۲-۴- رفتارهای نابهنجار و مرضی

اگر کسی بتواند رفتار سازگاری با محیط اطراف خود داشته باشد، از نظر روانی سلامت و بهداشت روانی و شخصیتی بهنجار خواهد داشت. چنین فردی، توان آن را دارد تا در صورت روبه رو شدن با تعارضات و ناکامی‌ها،

بهترین رفتار را برای سازگاری و ایجاد تعادل از خود نشان دهد. در غیر این صورت، بیمار و نابهنجار است (گنجی، ۱۳۸۵: ۱۰). هنگام فشار روانی شدید و موقعیت بحرانی ناشی از جنگ، تعادل روانی فرد به شدت به هم می‌خورد و او را وادار به واکنش‌های نابهنجار می‌سازد. یکی از این واکنش‌ها، انزوایی است.

۴-۲-۱- انزوایی، پشیمانی و کناره‌گیری از امور دولتی

گرایش به عزلت، از دیگر عوارض روانی جنگ است. «اضطراب و افسردگی، رفتارهای ویژه‌ای را به دنبال دارند. یکی از شایع‌ترین این رفتارها که با خلق افسرده و درمانده فاجعه دیدگان متناسب است، انزوا و کناره‌گیری اجتماعی است» بنا به نظر والاس (۱۹۵۶)، فاجعه دیدگان در نتیجه افسردگی ناشی از جنگ، به انزوا روی می‌آورند (نجاریان و براتی سده، ۱۳۷۹: ۱۰۱). نسوی در بخش‌هایی از کتابش، به پشیمانی خود از اشتغال به امور دیوانی اشاره می‌کند:

«و آن قربت ریزه که یافتم و یا لیت نیافتمی، و لَوِ عَقْلٍ الْفَرَّاشُ لَمَّا عَشَا مَا عَاشَ إِلَيَّ ضَوْءُ نَارٍ وَ لَا تَهَافَّتْ فِي مَصْرَعِ بَوَارٍ^{۱۲}» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۳)

و این‌که با خود قرار گذاشته بود از شغل دولتی کناره گیرد:

«راستی با خویش سر فرا بسته بودم که چون بار آن عهده، از دِمتِ ضمیر نهاده آید و به موجبِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا^{۱۳}، اعباء آن عقیده از گردن انداخته شود، از خدمت که عاقبت آن هرآینه وخامت بار آورد و سرانجام آن بی‌شک به ندامت کشد، استعفا نمایم؛ چه موجبات سآمت از جوانب فراهم آمده بود و مقتضیات ملالت بر عموم و خصوص، از هر روی، روی داده» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۲).

اما بنا به مصلحت، این کار را به تأخیر می‌افکند:

«هر چند عزیمت عزلت تصمیم یافته بود و دل ملول عنان از صوب خدمت برتافته، چون حال بر آن جمله دیدم، خون حمیت در رگ طبیعت به جوش آمد؛ پیشنهاد فکرت پس از مشاهده آن حال فراموش شد؛ رنج‌های بی‌نهایت مآلی بر شماتت اعدا حالی برگزیدم و النَّارُ وَ لَا الْعَارُ وَ السَّيْفُ وَ لَا الْحَيْفُ^{۱۴} از نصوص مذهب رجولیت دید» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۶).

اگرچه عقل او را به کناره‌گیری از شغل دولتی دلالت کرده بود اما بنا به حفظ مصلحت وقت و وظیفه‌ای که آن روزگار بر دوشش سنگینی می‌کرد، از دستور عقل سرباز زد و بعد نیز از این سرپیچی پشیمان شد:

«لاجرم به تبع هوی، خویشتن را در فراز و نشیب محنت سراسیمه گردانید و به نقض عزیمت و فسخ نیت، از مَحَجَه عزلت که عقل بدان دلالت کرده بود، بگردید و از مخالفت رای و رویت کشید آنچه کشید و هنوز تا چه کشد! از آن روز باز که شغل مَنَصِبِ بر او قرار یافته است، قرار نیافته است و از آن وقت باز که کار بدین جمله هشته است، بننشسته است» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۷-۱۶).

بنابراین یکی دیگر از پیامدهای روانی حمله مغول، گرایش به عزلت و به قول نسوی، مدروس شدن صلت رحم بود:

«تا قاطع أرحام حیات یعنی سیف در کار آمده، صلت رحم به کلی مدروس شده» (نسوی، ۱۳۸۵: ۲).

۴-۲-۵- تقویت اندیشه‌هایی چون تقدیرگرایی، مرگ اندیشی، دنیا‌گریزی و تقویت احساسات قومی و ملی

علاوه بر واکنش‌هایی که به آن‌ها اشاره شد، ناامیدی ناشی از حمله مغول که فضای روحی سرزمین را تحت تأثیر قرار داد، اندیشه‌هایی را در اذهان ایرانیان تقویت کرد که مهم‌ترین آن‌ها تقدیرگرایی، مرگ اندیشی، دنیا‌گریزی و تقویت احساسات قومی و ملی است. در آثار منظوم و مثنوی که پس از حمله مغول پدید آمده‌اند، این اندیشه‌ها فراوان به چشم می‌خورد.

الف - تقدیرگرایی

یکی از نتایج حمله و هجوم بیگانگان و به طور خاص هجوم قوم وحشی مغول، تقویت روحیه تقدیرگرایی بود. اعتقاد به قضا و قدر و تسلیم در برابر تقدیر، بر پایداری انسان در برابر سختی‌ها و نامرادی‌ها می‌افزاید و سبب می‌شود تا پذیرش درد و رنج‌ها آسان تر شود. «ایرانیان هرگز نتوانستند پس از هجوم اسکندر، اعراب، مغولان و... انسجام لازم را کسب کنند و همین امر به بی‌ثباتی ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی منجر شد و هر بار که این بی‌ثباتی‌ها تکرار می‌شد، اندیشه دست تقدیر را در ساختار فکری ایرانیان زنده می‌کرد» (عدالت، ۱۳۸۹: ۱۷۴).

اعتقاد به قضا و قدر تا پیش از حمله مغول نیز وجود داشت که دلایل متعددی را می‌توان برای آن برشمرد اما هجوم مغولان مزید بر علت شد و این اعتقاد را در ایرانیان تقویت کرد. به نقل از بیانی، مردم این روزگار به این باور رسیده بودند که پایان دنیا نزدیک است. تعبیر قرآن و اقوال نقل شده از جانب نبی و ولی، شهادت شیوخ معتبر زمان و تأیید ستاره شناسان و منجمان، این باور را تقویت می‌کرد. «شاید بتوان به جرأت ادعا کرد که یکی از دلایل بارز شکست ایران، شیوع این نوع اخبار و روایات سست و ناامید کننده بود... مطرح کردن مسئله به آخر رسیدن دنیا، در ابتدای کار و زمانی که لازم بود همه نیروها در برابر دشمن متحد و یکپارچه شوند، سبب شد که مردم به انتظار بنشینند و درصدد علاج واقعه قبل از وقوع برنیایند. به خصوص که تا آن زمان مردم عادت نداشتند که خود درباره سرنوشت خویش تصمیم بگیرند و حکومت نیز نقشه تدافعی داشت نه تهاجمی» (بیانی، ۱۳۷۹: ۳۹).

قضا و قدر توجیهی برای ایرانیان بود که مغلوب حمله وحشیانه تاتار شده بودند تا همه مصیبت‌ها و نامرادی‌ها را گردن آن بیندازند. «مغولان که بر ترس عمومی آگاه شده بودند و پیروزی‌های پیوسته به گمانشان انداخته بود، خود را به گونه‌ای غلام و آلت فرمان حق تعالی می‌پنداشتند و کشتارها را اجرای فرمان خدا جا می‌زدند» (یزدان پرست، ۱۳۹۰: ۱۲۰). این باور، چنان در ذهن ایرانیان رخنه کرده بود که می‌پنداشتند این دست خداست که از آستین چنگیز خان مغول بیرون آمده است تا کفیری بر کفر و بی‌دینی حاکم بر جامعه آن روز ایران باشد. چنان که نسوی نیز در جایی از کتاب خود به این باور اشاره دارد (نسوی، ۱۳۸۵: ۲۵). همین امر سبب شد به فرستادگان چنگیز اجازه دهند تا در طول چهار سال تاخت و تاز در ایران، هر بلایی که بخواهند بر سر فرهنگ و تمدن و جان و مال و ناموسشان بیاورند (دستغیب، ۱۳۶۷: ۲۷۵).

در کتاب نسوی نیز اعتقاد به قضا و قدر و «کوری بخت و ناآمد کار» (نسوی، ۱۳۸۵: ۵۱)، به عنوان یکی از اعتقادات نهادینه در روح و روان نویسنده، فراوان به چشم می‌خورد:

«قضای بد، دیده باریک بین را تاریک گردانید و تقدیر آسمانی، پرده غفلت و رای رای و بصیرت فرو گذاشت تا جاده مصلحت که کوران بدان راه برند، بر اهل بصیرت پوشانید و از شیوه تحفظ که ستوران در ابقای نوع آن رعایت واجب شمرند، چندین هزار عاقل را غافل گردانید، وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ آلٍ»^{۱۵} (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۷).

«بخت خفته، خواب خرگوش بر آن غافلان نه چنان غالب گردانیده بود که به انذار بیدار شوند و دور محنت، کأس یأس نه چنان ملامال در داده بود که به تحذیر، گوش پندپذیر بازدارند: «وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ»^{۱۶}. تقریر آن سست تدبیر نه چنان جایگیر آمده که تحذیر ناصح کارگر آید: «وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ التُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَآ يُؤْمِنُونَ»^{۱۷} (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۹).

تقابل تقدیر و تدبیر و برتری تقدیر به حکم «الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ» نیز از جمله مواردی است که در متن نفثه - المصدور دیده می‌شود:

«حسابی که به ده انگشت تدبیر بر هم گرفته بودم، به یک ایامی تقدیر بر هم زده شد» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

«تدبیر در میدان تقدیر چون گوی سرگردان شده» (نسوی، ۱۳۸۵: ۲).

در یک مورد نیز نسوی، هنگام شرح گرفتاری خود در سرما به هنگام سفر به خوی، از خود با صفت پای بسته تقدیر یاد می‌کند (نسوی، ۱۳۸۵: ۹۳) و آیه «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»^{۱۸} (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۷) و «وَالْجَدُّ يُغْنِي عَنْكَ لَأَ الْجِدُّ»^{۱۹} (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۸) نیز تأکیدی بر اعتقاد او به قضا و قدر و بخت و اقبال است.

نسوی در کتاب خود چندین جای به این نکته اشاره می‌کند که اگرچه خیر و مصلحت را تشخیص می‌داد اما هرچه می‌کوشید تا رجال دولتی را به احتیاط و حذر فراخواند و آنان را از نتیجه بی‌احتیاطی آگاه سازد، نمی‌توانست و عامل قبول نکردن نصیحت، از نظر وی چیزی جز بخت خفته و خواست الهی نبود:

«من بنده به زبان فصیح يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا تَبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا^{۲۰} به گوش آن گوش آنگدگان فرو می‌خواندم که: بیدار باشید که وقت احتیاط و حذر است» (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۹).

نصیحت ناپذیری عمال دولتی روزگار نویسنده، چنان بود که نیک خواهانی چون نسوی را بر آن می‌داشت تا با وجود آن‌که می‌دانستند بعضی اقدامات نتیجه سوئی دارد، هم‌رنگ جماعت شوند و دم برنیاورند زیرا نیکبختی نبود تا خیرخواهیشان را به سمع قبول بشنود:

«نیکخواهان دهند پند ولیک نیکبختان بوند پندپذیر»

(نسوی، ۱۳۸۵: ۷۲-۷۱)

«طرفه آن که من بنده که چون آهوی دام دریده و مرغ قفص شکسته آمده بودم و در تحذیر آن همه مبالغت می‌نمودم، چون همه ابلهان... در شهر کوران دست به دیده باز نهادم و مصلحت کلی فرا آب داد» (نسوی، ۱۳۸۵: ۴۰).

«نصیحت می‌کردم وَ لَكِنَّ لَا تُجِبُونَ النَّاصِحِينَ^{۲۱} و انذار واجب می‌شمردم وَ سَاءَ عَاقِبَةُ الْمُتَذَرِّينَ^{۲۲}» (نسوی، ۱۳۸۵: ۴۰-۳۹).

«چون نصیحت، فضیحت بار می‌آورد و ملامت، به ندامت می‌کشید، به دیده اعتبار در سرآمد کار می‌نگریستم و در باطن، به زاری زار بر زوال ملک و جهاننداری می‌گریستم» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۸).

ب- مرگ اندیشی و کاهش امید به زندگی

ادبیات ایران به سبب بهره‌گیری از آبخور دین و عرفان، ادبیاتی مرگ‌اندیش است. شاعران و نویسندگان سنتی ایران، هر یک از پنجره نگاه خود به مرگ و عاقبت کار آدمی نگریسته‌اند. جنگ‌های بزرگ چنان روح و روان آدمی را تحت فشار قرار می‌دهد که گاه توش و توان ایستادگی در برابر مشکلات را از او باز می‌ستاند و کاری می‌کند مردم مسلمانی که همواره مرگ را در خاطر دارند، دو چندان به آن بیندیشند و حتی گاه بر اثر طاق شدن توانشان، برای رهایی از سختی‌ها و ناکامی‌ها آن را از خدا به دعا طلب کنند. «متداول‌ترین عامل روبنایی و تحریک‌کننده در نوروز جنگ (ایجاد اختلال عاطفی در حد به هم خوردن نظام و تشکیلات شخصیت و فرد)، تجربه وحشتناکی است که بر اثر آن، ترس مرگ وجود فرد را فرا می‌گیرد و احساس می‌کند به اصطلاح معروف به زودی باید دار فانی را وداع کند» (شاملو، ۱۳۸۶: ۱۳۲-۱۳۱). مرگ‌اندیشی در جای‌جای کتاب نفثه المصدور همچون سایر کتاب‌های سده‌های هفتم و هشتم

دیده می‌شود اما مؤلف از سر همتی والا که تاکنون سر او را در برابر زور فرود نیاورده است، همه جا از مرگ به عنوان سرنوشتی محتوم که دیر یا زود به سراغ آدمی خواهد آمد، یاد کرده است:

«فرارگاه تو بیش از دو گز نخواهد بود هزار بار جهان را اگر پیمایی»

(نسوی، ۱۳۸۵: ۹۷)

«خانه‌ای کاندرو نخواهی ماند سال عمرت چه ده، چه صد، چه هزار

وَهَبْ جَدِّي زَوْي لِي الْأَرْضَ طُرّاً أَلَيْسَ الْمَوْتُ يَزُوِي مَا زَوْي لِي؟!

(نسوی، ۱۳۸۵: ۹۷)^{۲۳}

در این خاک توده غدار، اطول أعمار یافته گیر! عاقبت، روی در خاک لحد نهادنی است. کامل تر شربتی از جام حیات خورده گیر! سرانجام، شربت مرگ چشیدنی است» (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۵).

نسوی به مثل «الْمَيِّتِهِ وَ لَا الدَّيِّتِهِ»^{۲۴} پایبند است (نسوی، ۱۳۸۵: ۶۳). او بر این باور است که اگر چه جان گرامی است اما مرگ به عزت از زندگی آمیخته به ننگ و عار بسی خوشگوارتر است:

«از غم چو گریز نیست باری غم تو، لابد شربت ضربت مرگ چشیدنی است؛ از دست تاتار خوشگوارتر» (نسوی،

۱۳۸۵: ۲۴).

«هُمَا خُطَيَا: إِمَّا إِسَارٌ وَ مِئْتَةٌ وَ إِمَّا دَمٌ وَ الْقَتْلُ بِالْحُرِّ أَجْدَرُ»^{۲۵}

(نسوی، ۱۳۸۵: ۳۷)

او هیچ‌گاه حاضر نمی‌شود به قیمت به دست آوردن زندگی ناخوش و آمیخته به محنت، در مقابل تاتاری که آرامش مسکن مألوفش را بر هم زده است، سر خم کند و با تملق و چاپلوسی، چند سال بیشتر زنده بماند که آن هم معلوم نیست به چه کیفیت خواهد گذشت:

«كُلُّ إِبْنِ أُنْتَى - وَإِنْ طَالَتْ سَلَامَتُهُ - يَوْمًا عَلَى آلِهِ حَذَبَاءَ مَحْمُولٍ»^{۲۶}

چون خدنگ مرگ، هرآینه بر جان خوردنی است، آن به که خود را نشانه ننگ و عار نگردانی. چه می‌دانی که در این رباط خراب اگر بسیار بمانی نمایی و در هیچ حساب نی که سالی چند به حالی که بدان نباید گریست می‌باید زیست و مدتی بر صفتی که بر او نباید بخشود می‌باید بود» (نسوی، ۱۳۸۵: ۸۸-۸۷).

«به کدام خوشی که داری، بیش این عمر بی‌فایده می‌خواهی؟ و به چه خرمی که یافته‌ای، امتداد این زندگانی بی‌حاصل می‌جویی؟! وَ لَدَاؤُ الْأَخْرَجَةِ خَيْرٌ وَ لَيَغْمَ دَاؤُ الْمُتَّقِينَ»^{۲۷} (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

مشکلات حاکم بر جامعه روزگار نویسنده سبب شده است تا او نه تنها از مرگ هراسی نداشته باشد:

«آن مرد یتیم کز عدمم بیم آید کان نیمه مرا خوش تر از این نیم آید

جانی است مرا در تن و آن عاریتی تسلیم کنم، چو وقت تسلیم آید»

(نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

بلکه حتی مرگ را به دعا بخواد: فَيَا مَوْتَ زُرِّي! إِنَّ الْحَيَاةَ دَمِيمَةٌ»^{۲۸}

سیرم ز حیات محنت آکنده خویش و ز روزی ریزه پراکنده خویش

(نسوی، ۱۳۸۵: ۱۱۳)

ج- دنیا‌گریزی

گسترش زهد و کناره‌گیری از دنیا و متعلقاتش، تفکری بود که در ادامه گسترش روز افزون تصوف، با پیش آمدن حمله

مغول رخ داد. «این یکی از قانون‌مندی‌های تاریخ انسانی است که در هنگامه‌های مصیبت‌های کمرشکن، جاذبه ای برای دنیاگریزی فراهم می‌شود و خلق درمانده پریشان روزگار را، به سوی آن سوق می‌دهد» (دستغیب، ۱۳۶۷: ۲۶۰). در علم روانشناسی، واکنش گسستگی از خود یکی از علائم نوروژ جنگ است که در این حالت «بیمار از علائق دنیوی می‌برد و به درون خود پناه می‌برد» (شاملو، ۱۳۸۶: ۱۳۴). در کتاب نفثه المصدور نیز بی‌علاقگی نویسنده به دنیا و ظواهر ناپایدار آن آشکار است:

«با خود گفتم شب این حادثه یلدا دَیْجُور است و لُجه این واقعه را کرانه بس دور، این مردار را به سگان بازگذار!» (نسوی، ۱۳۸۵: ۹۵).

«از ارتفاع خرمن سپهر، برخورداری مجوی که ناپایدار است. از عین مُزَیْف مهر، کیسه برمدوز که جوزایی کم عیار است. کره تند فلک را هیچ رایض بر وفق مرام، رام نکرده است. توسن بدلگام چرخ را هیچ صاحب سعادت، عادت بد از سر بیرون نبرده است. گردون دون پرور، هیچ کسری را بی کسری نگذاشته. جهان جهان، هیچ تُبَع را تبع نگشته است» (نسوی، ۱۳۸۵: ۴۹).

د- تقویت احساسات قومی و ملی

ساکنان یک منطقه وقتی سرزمینشان را عرصه تاخت و تاز و کشت و کشتار و تخریب ببینند، متأثر می‌شوند و علاقه به آب و خاکشان، آنان را به مقاومت و مقابله با مهاجمان وامی‌دارد. خراسان وطن زیدری است. او برای بازگشت به آنجا دل‌تنگی می‌کند و آرزوی بزرگش آن است که در صورت تسلیم جان در دیار غربت، جسمش را در وطن مألوف خود به خاک بسپارند:

«راستی تا از خانه دور افتاده‌ام و از وطن مألوف، مهجور گشته... تا امروز که ایام ناکامی و بی‌مرادی و انتهای مدت شادی است، در همه اوقات عموماً و در حالت شدت امراض خصوصاً، وصیت می‌کرده‌ام که: چون ودیعت حضرت... در غربت تسلیم کرده آید و عاریت روح... در این هجرت سپرده گردد، تابوت قالب را که مأوای جان مشتاق مجروح است و اگر چه دوایی بعد از وفات نخواهد بود به زیدر رسانند و صندوق استخوان را که ایوان کسری روح است- و هرچند علاجی پس از رُفات نخواهد بود جز به تربت اصلی نهند. آن نیز به بخت خفته در باقی شد» (نسوی، ۱۳۸۵: ۵۵-۵۴).
نسوی بارها ضمن شرح رخدادها و وقایع، علاقه خود نسبت به وطن و سرزمین و همشهریان و ولی نعمتش را نشان می‌دهد:

«بعد از دو ماهه مُقام به خوی... تمنی حب وطن و هوای اهل و مسکن، زمام ناقه طبع سوی خراسان... می‌کشید. چه می‌گویم؟! و نیک غلط می‌کنم، چه وطن؟! و کدام مسکن!؟»

وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفْنِ قَلْبِي وَ لَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ^{۲۹}

شوق مشاهده طلعت همایون خداوندی، بر نهضت سوی آن دیار - و اگر خود در آتش می‌بایست رفت - آتش پای می‌گردانید و هادی عقل، که به دلالت او از بیدای حیرت و ضلالت راه به دیهی توان برد، تحذیر می‌کرد که جان بر کف دست تا کجا می‌پویی؟!» (نسوی، ۱۳۸۵: ۹۷-۹۶).

«انصاف اگر فرقت خانه و وطن مُنْغَص این حال نبود، جمعیتی تمام دارمی و اگر هوای خراسان بر آتشم ندادی، غم‌های جهان را باد پندارمی.»

وَمِنْ مَذْهَبِي حُبُّ الدِّيَارِ لِأَهْلِهَا وَ لِلنَّاسِ فِي مَا يَعْشَقُونَ مَذَاهِبُ

أَحِبُّ لِحُبِّهَا تَلَعَاتِ نَجْدٍ وَ مَا شَغَفِي بِهَا لَوْلَا هَوَاهَا^{۳۰}
(نسوی، ۱۳۸۵: ۱۱۸-۱۱۷).

هـ- رشد و گسترش صوفی‌گری

دیگر پیامد حمله مغول که «برآیند تهیدستی، سختی‌ها و تلخکامی اجتماعی، ناامیدی و جبرگرایی و احساس ناتوانی از دگرگون کردن اوضاع و سرخوردگی گسترده» بود، گسترش تصوف و خانقاه نشینی است (یزدان پرست، ۱۳۹۰: ۱۲۳). تصوف با اعتقادات بدوی قوم مغول نیز تناسب داشت. «مردم بومی ایران که پس از دو قرن حکومت‌های مستقل ایرانی از صفاریان تا آل بویه، با ورود فزاینده ترکان بیگانه و سلطه آنان در ایران رو به رو بودند، دچار نوعی احساس ناامنی و واهمه شدند و از این رو به صوفی‌گری روی آوردند که مفر امنی در این شرایط حاکمیت ترسناک بیگانگان محسوب می‌شد» (عدالت، ۱۳۸۹: ۲۳۳). «ناامیدی از بهتر شدن اوضاع و دلگرمی از این‌که دستی از غیب برون آید و کاری بکند، کسان بیشتری را به خانقاه و رباط و لنگرگاه می‌کشاند و همین از سوی دیگر به انحطاط تصوف دامن می‌زد؛ ضمن این‌که کم‌کم... حشیش شیوع بیشتری می‌یافت و مصرف‌کننده را بی‌تحمل ریاضت‌ها و چله‌نشینی‌ها به خلسه می‌برد» (یزدان پرست، ۱۳۹۰: ۱۲۳). در شرایط بحرانی ناشی از یورش قوم مغول، مردم منتظر یک فریادرس بودند تا آنان را از این نابسامانی نجات دهد.

و- تقویت روحیه تسلیم

مغولان در پیش روی خود به سمت مناطق غربی ایران، هر شهری را که ایل می‌شد از کشت و کشتار معاف می‌کردند. یکی از شیوه‌هایی که مغول‌ها در جنگ‌ها از آن سود می‌جستند، استفاده از نیروهای حشری بود و این از مناطقی به دست می‌آمد که قبول ایلی می‌کردند. این امر بر تعداد سپاهیان مغول می‌افزود. به طوری که از ایبورد و سرخس و نسا و غیر آن، حدود هفتاد هزار نفر به عنوان حشر فراهم شد، تا در تصرف مرو با مغولان همراه شوند (ولی زاده، ۱۳۸۳: ۲). مردم شهرهای خراسان در مقابل مغولان مقاومت و ایستادگی کردند و تاوان سختی دادند. خبر هجوم سپاه انبوه مغول و کشت و کشتاری که در مسیر حرکت خود به راه انداخته بودند، شهر به شهر به گوش مردم می‌رسید و آنان برای حفظ جان خود و پیشگیری از تخریب و کشتار مغولان، بهتر آن می‌دیدند که بدون مقاومت که تجربه دیگر شهرها نشان می‌داد چندان فایده‌ای هم نداشت ایل شوند. «وقتی مردم دیدند که مقاومت و حتی مخفی شدن در دخمه‌ها و رفتن به بیرون شهرها هم نمی‌تواند آنان را از مرگ یا اسارت نجات بخشد، رفته رفته انگیزه ایستادگی را از دست داده، تسلیم مغولان می‌شدند» (سرایلو، ۱۳۸۳: ۷۷).

۲-۶- دیگر پیامدهای یورش مغول

هجوم مغول بر همه جنبه‌های زندگی ایرانیان تأثیرات زیانباری نهاد. «انهدام کشاورزی و تخریب شبکه‌های آبیاری، سقوط شدید نیروهای تولیدی، بهره‌کشی و بهره‌برداری وحشیانه سران فاتح از کشور، افزایش بی‌رحمانه استثمار فئودالی، فقر روز افزون روستاییان و پیشه‌وران، انحطاط در همه سطوح علم و فرهنگ و... از جمله پیامدهای یورش مغول به شمار می‌رود» (قراگزلو، ۱۳۸۴: ۲۶۴).

تأثیر نامطلوب حمله مغول، تنها در قتل و کشتار و آسیب‌های اقتصادی و روانی خلاصه نمی‌شود بلکه شاید ماندگارترین تأثیر آن، انحطاط اخلاقی شدیدی باشد که فضای اخلاقی ایران را آلوده ساخت. عظاملک جوینی که هفت

سال پس از نخستین یورش مغولان دیده به جهان آشوب زده آن روزگار گشود، در اثر خود تاریخ جهانگشا، محیط اخلاقی روزگارش را چنین شرح می‌دهد:

«اکنون بسط زمین عموماً و بلاد خراسان خصوصاً، که مطلع سعادات و مبرات و موضع مرادات و خیرات بود و منبع علما و مجمع فضلا و مربع هنرمندان و مرتع خردمندان و مشرع کفاه و مکرع دهاه و لفظ دربار نبوی را ازین معنی اخبار است: *أَلْعَلُّمُ شَجَرَهُ أَصْلُهَا بِمَكَّةَ وَ تَمْرُهَا بِخُرَّاسَانَ*^{۳۱} از پیرایه وجود متجلببان جلباب علوم و متحلیان به حلیت هنر و آداب خالی شد و جمعی که به حقیقت، حکم *فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ*^{۳۲} دارند، باقی ماندند... کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دادند و تحریم و نمیت را صرامت و شهامت نام کنند... و زبان و خط ایغوری را فضل و هنر تمام شناسند. هر یک از ابناءالسوق در زی اهل فسوق، امیری گشته و هر مزدوری، دستوری و هر مزوری، وزیر و هر مُدبیری، دبیری و هر مُستدفی، مستوفی ای و هر مسرفی، مشرفی و هر شیطانی، نایب دیوانی... و هر شاگرد پایگاهی، خداوند حرمت و جاهی و هر فراشی صاحب دورباشی و هر جافی، کافیی و هر خسی، کسی و هر غادری، قادری و هر دستاربندی، بزرگوار دانشمندی و هر جمالی، از کثرت مال با جمالی و هر حمالی، از مساعدت اقبال با فسحت حالی» (جوینی، ۱۳۸۹: ۱/۱۲۹-۱۲۷).

وی زمانه خود را قحط سال مروت و فتوت و روز بازار ضلالت و جهالت می‌نامد. نسوی نیز روزگار خود را چنین وصف می‌کند:

«در وقتی که جانی به نانی باطل می‌کردند و نفسی به فلسی ضایع می‌گردانیدند، ضبط و حفاظ چنان مدروس گشته که حق و حرمت گفتمی در میان خلق هرگز نبوده است و جل و حرمت چنان منسوخ شده که هیچ آفریده گویی نام آن نشنیده است» (نسوی، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۵).

در نفته المصدور شواهد فراوانی می‌توان یافت که نشان دهنده فساد اخلاقی و سیاسی حاکم بر جامعه قرن هفتم است. «با آمدن مغولان خاندان‌های بزرگ بی‌اعتبار شدند و جای آن‌ها را کسان چاپلوس و خدمتکاران مغول گرفتند» (کزکاو، ۱۳۸۴: ۸۶). نسوی با زبان هجو از ناهلانی یاد می‌کند که علیرغم بی‌کفایتی، زمام امور را به دست گرفته‌اند. برای نمونه، جمال علی عراقی که گویا پس از درگذشت صاحب دیوان ممالک به قدرت می‌رسد و رسوم و قوانین پیشین را منسوخ می‌سازد، در نفته المصدور این گونه آماج نکوهش مؤلف قرار می‌گیرد:

«صاحب دیوان ممالک... تا این سفیه نبیه شود و این بی‌مایه به پایه‌ای رسد، از قضا به جوار رحمت حق پیوسته شد و عرصه، حالی از کافی به حلیت کفایت حالی خالی مانده *خَلَّتِ الدَّيَارُ فَسُدَّتْ غَيْرَ مُسَوِّدٍ*^{۳۳} و این بزرگ! به سفاهت و خیره رویی و وقاحت و هرزه گویی... از وزیر بی‌تدبیر حضرت و مشرف مسرف ممالک و خازن خائن درگاه، درگذشته و رای بر آن قرار گرفته که فی مابعد دستگاه از وزیران چشم باز شسته که شرم و آزر ندانند، خالی ندارند و در مستقبل، خانه بی‌گربه و خزانه بی‌حیه نگذارند. اگرچه در مناکحت شغل استیفای کفات، کفایت اعتبار کردن واجب بود، تزجیه وقت را... بدو تفویض فرمودند و اعتماد در آن شغل که امانت از شرایط آن است یعنی که به دزد می‌سپارم کالا، بر این بزرگ! نمود... سفله‌ای را که دیروز وزیر به کمتر قضیه‌ای زبر و زیر به باد برداده بود و بر سبیل شتم آیت حرمت بر او ختم کرده، *لَفَقْدِ الرَّجَالِ وَ خُلُوِّ الْأَمِيدَانِ*^{۳۴} دست گرفته آوردند و علی‌رغم استحقاق و اهلیت و کوری مردمی و انسانیت، او را به دیوان نشانند و به اتفاق، انگشت خلق به دندان ماند» (نسوی، ۱۳۸۵: ۷۹-۷۷).

بررسی تأثیرات اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی حمله مغول، به دلیل اهمیت موضوع و پرهیز از اطناب، پژوهشی دیگر می‌طلبد. آنچه برشمرده شد، واکنش‌هایی بود که روح و روان فرد جنگ زده، به سرعت به شرایط بحرانی ناشی از جنگ

نشان می‌دهد. فاجعه مغول گذشته از این آثار روانی آنی، پیامدهای روانی دیگری نیز داشت که با گذشت زمان نمودار شد. «هجوم و پیروزی و استقرار اقوام نیمه وحشی مغول در دوره ایلخانان، خشونت همراه با گرایش سادیستی را در مقیاس وسیعی در منطقه، در سطح خانوادگی، اجتماعی و سیاسی نهادینه کرده، بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم ایران در طی دوران فاجعه مغول، دچار آثاری از اختلال پیچیده روحی پس از حادثه و مبتلا به رگه‌هایی از اختلالات شخصیت خودشیفته، شخصیت مرزی، شخصیت ضد اجتماعی و شخصیت بدگمان شده‌اند که از طریق رفتارهای خشونت‌زا در خانواده و در حیطه‌های اجتماعی و سیاسی از هر نسلی به نسل بعدی انتقال یافته‌اند» (عدالت، ۱۳۸۹: ۲۴۵-۲۴۴). ضربه‌های روحی و روانی ناشی از دیدن مرگ عزیزان، ویرانی خانه و کاشانه، حضور قوم بیگانه در سرزمین مادری و... چنان آسیبی به روح و روان جنگ‌زدگان زد که در شخصیت نسل‌های پس از آنان نیز قابل پیگیری است. «از نظر روان شناختی، دوران پس از جنگ عقده آفرین است. بی‌تردید خطرناک‌ترین این عقده‌ها، عقده حقارت مردم مغلوب است. این عقده، غالباً در پوشش رفتارهای استغفاری بروز می‌کند. ملت مغلوب تصمیم می‌گیرد که کفاره بزرگ بدهد... غالباً پس از هر شکست، برخی رهبران و گاه بخش بزرگی از مردم به بی‌لیاقتی و یا خیانت متهم شده، اعدام می‌شوند. اینان بلاگردانی هستند که قربانی کردنشان، بازماندگان را منزه می‌سازد» (گاستون، ۱۳۷۴: ۸۹).

نتیجه

حمله ویرانگر قوم مغول به سرزمین ایران، شوم‌ترین حادثه‌ای بود که در تاریخ این سرزمین به وقوع پیوست و پیامدهای منفی آن، تا به امروز در همه زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و روانی باقی است. شدت کشتار و نابودی و تخریب این هجوم بی‌رحمانه، به حدی بود که جمعیت کثیری از مردم بی‌گناه را نابود کرد و گذشته از آسیب‌های مالی و فرهنگی فراوان، بر روح و روان بازماندگان جنگ نیز تأثیر نامطلوبی نهاد. در نتیجه یورش و استیلای مغول، اخلاق ایرانیان دچار افت و انحطاط گردید. پیامدهای اجتماعی و روانی حمله مغول، بسیار پایدارتر از ویرانی و تخریب بود. این پیامدها دامن نسل‌های آینده را نیز گرفت و روحیه رخوت و تنبلی و ناامیدی و اندوه را بر روح و روانشان حاکم کرد و چنان تصویری از مغولان در ذهن ایرانیان ساخت که تا به امروز نقش هراس آور و ناجوانمردانه آن، در اذهان باقی مانده است. شاعران و نویسندگان از شرایط روحی و اجتماعی روزگار خود تأثیر می‌پذیرند و این تأثیر را خودآگاه یا ناخودآگاه در اثر خویش به نمایش می‌گذارند. اثرات روانی ناشی از حمله مغول را، می‌توان در کلام شاعران و نویسندگانی جست و جو کرد که به روزگار حمله، شاهد و ناظر مستقیم فجایع بودند. آنان که با چشم سر، خانه و کاشانه‌شان را پایمال پای مغولان، نزدیکان و همشهریان‌شان را کشته و منگنه و ایران را یکپارچه خاک و خون دیدند. از جمله این افراد، شهاب‌الدین زیدری نسوی است که از وی دو اثر با نام‌های نغته المصدور و سیرت جلال‌الدین منکبرنی، باقی مانده است و کتاب نغته المصدور او، شرح وقایعی است که به هنگام حمله مغول بر او و مخدومش جلال‌الدین، گذشته است و امروز با خواندن آن می‌توان به روحیات نویسنده به عنوان یکی از مردم آن روزگار که از حمله مغول تأثیر پذیرفته است، پی برد. روحیاتی که می‌توان آن را به تک تک بازماندگان فاجعه مغول و - اگر گزافه نباشد - حتی به مردم چندین نسل بعد نیز تعمیم داد. اندوهناکی، ناامیدی و افسردگی، اضطراب، واکنش‌های بیولوژیکی، مرگ اندیشی، بریدن از دنیا، تقدیرگرایی، روحیه تسلیم و... از جمله پیامدهای روحی است که از نثر نغته المصدور بیرون کشیده می‌شود و در این نوشتار به آن پرداخته شد. در دوران چیرگی مغول، شاهد رشد روزافزون تصوف نیز هستیم زیرا اوضاع نابسامان ناشی از حمله مغول، سبب شده بود مردم، مفری جز خائنه و اندیشه‌های صوفیانه نداشته باشند. گذشته از این تأثیرات

که در همان سال‌های هجوم و تاخت و تاز به ظهور رسید، اختلالات شخصیت خودشیفته، شخصیت مرزی، شخصیت ضد اجتماعی و شخصیت بدگمان، رگه‌هایی از اختلالات روانی دیگری است که در بلند مدت، روح و روان بازماندگان و به ویژه نسل‌های آینده را درگیر ساخت.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «شکوی و گله کردم و حال آن که شکوی و گله، خوی و عادت چون منی نیست لکن (چه توان کرد که کأس)، نفس به هنگام پر شدن لبریز گردد». منسوب به ابو تمام حبیب بن اوس الطائی (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۴۸)
- ۲- «به درستی که در آن پندی است مر خداوندان خردها را» {زمر، ۲۱} (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۳۸).
- ۳- «داستان مرا (سرگذشت مرا) بشنو که داستانی شگفت انگیز است. از شرحش (هم) می‌خندند و (هم) می‌گریند». از ابو محمد القاسم بن علی بن محمد بن عثمان الحریری البصری (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۳۹-۱۳۸).
- ۴- «ای وای! هزاران وای! همانا آنچه از آن بیم داشتی روی داد». از اوس بن حجر بن عتاب (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۸۴).
- ۵- «چه دانی تو (یا محمد) که چیست آن (هاویه)؟! آتشی است گرم و سوزان» {فارعه، ۱۱-۱۰} (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۸۵).
- ۶- «(با شتابی تمام) همانند رفتن ابری که باد جنوب آن را برانگیزاند» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۹۱).
- ۷- «یاران و برادران را به هنگام سختی و تنگی شناسند» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۳۳).
- ۸- «آدمی در سختی‌هایی که به وی روی آورد، به که اعتماد جوید؟! (بدان هنگام) آزاد مرد بخشنده را از کجا یارانی باشد؟! هرآینه این مردم - جز اندکی از آنان- گرگانی‌اند که جامه بر تن دارند». از ابوفراس الحمدانی (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۳۳).
- ۹- «بر آن‌ها از بالا و زیر، سایه بان آتش دوزخ است؛ آن آتشی که خدا از آن بندگان را می‌ترساند که ای بندگان! از آتش قهر من بترسید» (زمر، ۱۶).
- ۱۰- شاعر این بیت مسعود سعد سلمان است (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۲۶)
- ۱۱- «چشم را با سرمه (به تکلف) سیاه کردن، همانند سیاهی طبیعی آن نیست». از متنبی (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۸۳).
- ۱۲- «اگر پروانه خرد داشتی، تا زنده بودی هرآینه در شامگاه گرد آتش نگشتی و در مصرع نیستی و هلاک نیفتادی» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۴۴).
- ۱۳- «خدا به شما امر می‌کند که البته امانات را بر صاحبان آن‌ها بازدهید» (نساء، ۵۷).
- ۱۴- آتش را بر ننگ و عار ترجیح می‌دهیم و شمشیر را بر ستم بر می‌گزینیم.
- ۱۵- «هرگاه خدا اراده کند که قومی را به بدی اعمالشان عقاب کند، هیچ راه دفاعی نداشته، هیچ کس را جز خدا یارای آن که بلا گرداند نیست» (رعد، ۱۲).
- ۱۶- «اگر خدا به علم ازلی در آن‌ها خیر و صلاحی می‌دید، آن‌ها را به کلام حق شنوا می‌گردانید و اگر هم به حق شنوا کند، باز هم از آن روی گردانند» (انفال، ۲۳).
- ۱۷- «گر چه هرگز مردمی را که به دیده عقل و ایمان ننگرند، دلایل و آیات الهی بی‌نیاز نخواهد کرد» (یونس، ۱۰۱).
- ۱۸- «تا خداوند آن را که در قضای حتمی خود مقرر کرده، اجرا فرماید» (انفال، ۴۴).
- ۱۹- «و بخت تو را بی‌نیازی بخشد نه کوشش و جد و جهد» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۹۴)
- ۲۰- «ای اهل ایمان! سلاح جنگ بگیرید؛ آنگاه دسته‌دسته یا همه به یکبار برای جهاد بیرون روید» (نساء، ۷۰).
- ۲۱- «ولیکن شما از غرور و نادانی، ناصحان را دوست نمی‌دارید» (اعراف، ۷۸).
- ۲۲- «بدا سرانجام آن بیم کردگان» (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۹۶)، ترکیبی است از دو آیه «فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُؤَذَّرِينَ» (یونس، ۷۳؛ صافات، ۷۳) و «فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُؤَذَّرِينَ» (صافات، ۱۷۷).

- ۲۳- «و چنین انگار که بخت من سراسر زمین را برای من جمع کرده و فراهم آورده است؛ آیا مرگ آنچه بخت برای من فراهم آورده، نمی‌پراکند و (از من) دور نمی‌گرداند؟!». از ابوالفضل عبیدالله المیکالی (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۹۰).
- ۲۴- «مرگ را بر پستی و فرومایگی ترجیح می‌دهیم». مثلی منسوب به اوس بن حارثه (نسوی، ۱۳۸۵: ۲۵۴).
- ۲۵- «کار از دو بیرون نیست: یا بند (اسیری) و منت عفو کشیدن و یا خون (کشته شدن) و کشته شدن به نزدیک آزادمرد، از بند و منت کشیدن سزاوارتر است». از ثابت بن جابر بن سفیان، مسمی به تأبط شراً (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۹۳).
- ۲۶- «هر فرزند انسانی را هر چند زمان تندرستی وی دیر کشد، سرانجام روزی بر تابوت کشند». از کعب بن ژهیر بن اُبی سلمی (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۰۱).
- ۲۷- «و هر آینه سرای آن جهانی (یعنی بهشت، مؤمنان را) بهتر و هرآینه نیک سرای است پرهیزکاران را» (نحل، ۳۰) (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۲۹).
- ۲۸- «ای مرگ! دیدار کن که زندگانی ناخوش و مکروه است». از ابوالعلاء المعری (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۳۷).
- ۲۹- «نه دوستی آن سر منزل و شهر بل دوستی آن کس که در آن دیار ساکن است، به میان دل من درآمد و آن را به خود سخت شیفته و مشغوف کرد». منسوب به مجنون بنی عامر (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۱۵).
- ۳۰- «از (جمله) خوی‌ها و روش‌های من، دوستی شهر به خاطر ساکنان آن است و مردم را در آنچه بدان عشق می‌ورزند، خوی‌ها و روش‌ها و آیین‌های گوناگون است». از ابوفراس الحمدانی.
- «پشته‌ها و تپه‌های سرزمین نجد را به خاطر وی (معشوق) دوست می‌دارم و اگر عشق بدو نبود، دوستی و عشق جانی من بدان پشته‌ها و تپه‌ها (نیز) نبود». از ابوالمظفر الیبوردی (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۴۳).
- ۳۱- «علم درختی است که ریشه‌اش در مکه و میوه‌اش در خراسان است» (جوینی، ۱۳۸۹: ۱۲۸/۱).
- ۳۲- «سپس جانشین آن مردم خداپرست، قومی شدند که نماز را ضایع‌گذارده و شهوات نفس را پیروی کردند» (مریم، ۵۹).
- ۳۳- «شهر و دیار (از سروران و بزرگان) تهی ماند و من پیش از احراز اهلیت سروری یافتم». منسوب به مردی از قبیله خثعم (نسوی، ۱۳۸۵: ۲۸۲).
- ۳۴- «برای از دست دادن مردان (کارآزموده و شایسته) و تهی شدن عرصه (از آنان)» (نسوی، ۱۳۸۵: ۲۸۵).

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آشفته تهرانی، امیر. (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی*. تهران: ارمغان.
- ۳- ادیبی سده، مهدی. (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی*. تهران: سمت.
- ۴- اصفهانیان، داود. (۱۳۷۶). تأثیر ایلغار مغول در مسیر تاریخ ایران. *مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن* (ص. ۷۳). تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ۵- باقرپسند، محمود. (۱۳۸۴). در باب نفثه المصدور، *نامه پارسی*، س ۱۰، ش ۳، ص. ۷۲-۶۷.
- ۶- بهار، محمدتقی. (۱۳۳۷). *سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- ۷- بهروزی، مهرناز. (۱۳۸۱). *اوضاع سیاسی و اجتماعی شرق اسلامی مقارن تهاجم مغول*. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ش ۱۶۴، ص. ۳۸۷-۴۰۲.
- ۸- بیانی، شیرین. (۱۳۷۹). *مغولان و حکومت ایلخانی در ایران*. تهران: سمت.
- ۹- پطروشفسکی، ا.پ. و یان، کارل و ماسون اسمیت، جان. (۱۳۶۶). *تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره مغول*.

- ترجمه یعقوب آژند. تهران: اطلاعات.
- ۱۰- جوینی، عظاملک. (۱۳۸۹). تاریخ جهانگشا. تصحیح محمد قزوینی. تهران: فردوس.
- ۱۱- چامپیون، لورنا و پاور، میک. (۱۳۸۵). آسب شناسی روانی بزرگسالان. ترجمه علی اکبر خسروی و هورا رهبری. تهران: آبیژ.
- ۱۲- دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۶۷). هجوم اردوی مغول به ایران. تهران: علم.
- ۱۳- رضوی، سید عباس. (۱۳۷۶). علل تهاجم مغولان به ایران. مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن (ص. ص. ۶۴۹-۶۴۷). تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). از گذشته ادبی ایران. تهران: سخن.
- ۱۵- سرایلو، اشرف. (۱۳۸۳). روانشناسی اجتماعی مردم مصیبت دیده، روحیات جامعه ایران در عصر حملات مغول. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. س ۷، ش ۱۱-۱۰-۹، ص. ص. ۷۹-۷۲.
- ۱۶- شاملو، سعید. (۱۳۸۶). آسب شناسی روانی. تهران: رشد.
- ۱۷- شجاعی، جواد. (۱۳۸۸). تقدیرگرایی عامیانه، ریشه‌ها و پیامدها. پژوهشنامه. شماره ۴۱، ص. ص. ۱۸۰-۱۵۳.
- ۱۸- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). سبک شناسی نشر. تهران: میترا.
- ۱۹- صفای، ذبیح الله. (۱۳۶۲). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوسی.
- ۲۰- عدالت، عباس. (۱۳۸۹). فرضیه فاجعه زدگی (تأثیر پایدار فاجعه مغول در تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی ایران). بخارا، س ۱۳، ش ۷۷ و ۷۸، ص. ص. ۲۶۳-۲۲۷.
- ۲۱- قراگزلو، محمد. (۱۳۸۴). درآمدی پیرامون برآیندهای سیاسی- اقتصادی یورش مغول. ماهنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی، س ۱۹، ش ۲۱۳ و ۲۱۴، ص. ص. ۲۶۹-۲۶۰.
- ۲۲- کزکاو، عمرالنساء. (۱۳۸۴). مضامین اجتماعی در شعر فارسی عهد مغول. نامه پارسی، س ۱۰، ش ۴، ص. ص. ۸۵-۹۲.
- ۲۳- گاستون، بوتول. (۱۳۷۴). جامعه شناسی جنگ. ترجمه هوشنگ فرخجسته. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۴- گنجی، حمزه. (۱۳۸۵). بهداشت روانی. تهران: ارسباران.
- ۲۵- میرزمانی، محمدرضا. (۱۳۸۰). روانپزشکی کاربردی در نیروهای نظامی. تهران: دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله.
- ۲۶- نجاریان، بهمن و براتی سده، فرید. (۱۳۷۹). پیامدهای روانشناختی فاجعه‌ها. تهران: مسیر.
- ۲۷- نسوی، شهاب‌الدین. (۱۳۸۵). نقشه‌المصدر. تهران: توس.
- ۲۸- ولی زاده، حمیدرضا. (۱۳۸۳). نظری اجمالی به اوضاع خراسان بعد از حمله مغول. تاریخ پژوهی، ش ۱۹، ص. ص. ۱-۲۴.

۲۹- یزدان پرست، حمید. (۱۳۹۰). فرجام و پیامد ایلغار مغول. اطلاعات سیاسی- اقتصادی، ش ۲۸۶، ص. ص. ۱۲۹-۱۱۰.

30- Investigating the psychological effects of the Mongolian invasion Attack on the Iranian's 7th century society: with a perspective on Nafthat-al-Masdoor